



## پیغام عشق

قسمت ششصد و سی و نهم





خلاصه شرح غزل ۶۱۳ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۳ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

ای خواجه بازرگان، از مصر شکر آمد

و آن یوسف چون شکر، ناگه ز سفر آمد

ای انسان بازرگان، [ای کسی که در اصل می‌دانی باید هشیاری جسمی، غم‌ها و دردهای من‌ذهنی را بدهی و آن هشیاری حقیقی و برکات زندگی را بستانی] در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی در اطراف اتفاقات و عدم کردن مرکزت، در اثر صبر، شکر، پرهیز، عدم مقاومت و قضاوت و زندگی نخواستن از چیزها از مصر، فضای یکتایی این لحظه شکر، شیرینی، خرد، عشق، حس‌امنیت، هدایت و قدرت زندگی رسید و در چهار بُعدت جاری شد.

و «آن یوسف چون شکر»، همان هشیاری بیدار شده از خواب ذهن ناگهان از سفر همانیدگی‌های این جهانی بازگشت و بر ذات بی‌نهایت و ابدیت خود در این لحظه قائم شد. او دیگر از همانیدگی‌ها زندگی نمی‌خواهد، از فکری به فکر دیگر نمی‌رود و زندگی در درونش می‌جوشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

روح آمد و راح آمد، معجون نجاج آمد

ور چیز دگر خواهی، آن چیز دگر آمد

\*راح: باده، شراب

\*نجاج: رستگاری، پیروزی

وقتی فضا را می‌گشایی و مرکزت را عدم می‌کنی مایه آسایش و شراب زندگی، معجون رستگاری، آب حیات و برکات زندگی می‌آید و وارد وجودت می‌شود؛ اگر تو چیز دیگری می‌خواهی، خمیر مایه آن چیز در درون این معجون زندگی وجود



دارد و به فکر و عملت می‌ریزد و تو می‌توانی ساختارهای نیکی را در زمینه‌های مختلف علمی، هنری و ... خلق کرده و به منظور اصلی آمدن به این جهان و زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خدا بررسی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

آن میوه یعقوبی، و آن چشمه ایوبی

از منظره پیدا شد، هنگامِ نظر آمد

\*چشمه ایوبی: اشاره به ایوب از پیامبران بنی اسرائیل که بر ایشان محنتی از شیطان رسید، خداوند را ندا کرد. خداوند امر کرد که پایش بر زمین زند، چشمه‌ای گوارا و خنک پدید آمد.

دراثر فضاگشایی‌های پی‌درپی آن میوه یعقوبی که نماد یوسف، فضای گشوده‌شده است و آن چشمه ایوبی که نماد آب حیات و برکات زندگی‌ست رویش را در درون و بیرون نشان داد. به‌طوری‌که هر لحظه شادی و آرامش زندگی در درونم می‌جوشد و انعکاس آن در وضعیت‌های بیرونی زندگی‌ام آشکار است و زمان آن رسیده‌است که من دیگر با دید خدا و نور نظر بینم و با هشیاری عدم کار کنم. زمان هشیاری جسمی و فکر و عمل کردن از طریق همانیدگی‌ها به پایان رسیده است.

قرآن کریم، سوره ص (۳۸)، آیه ۴۴-۴۱

«وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ»

[و از بنده ما ایوب [که نماد هر انسانی‌ست] یاد کن آنگاه که پروردگارش را [با فضاگشایی] ندا داد که: مرا شیطان [با من ذهنی‌ام] به رنج و عذاب افکنده‌است.»

«ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ»

[پایت [پای عدم] را بر زمین بکوب: این [آب حیات است] آبی است برای شست‌وشوی [همانیدگی‌ها و سر و روی روحتان] و سرد برای آشامیدن [خودت و دیگران].»



«وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»

«و به او خانواده‌اش و هم‌چند آن از دیگر یاران را عطا کردیم و این خود رحمتی از ما بود و برای خردمندان اندرزی.»  
[خردمندان می‌توانند عبرت بگیرند که با عدم کردن مرکز می‌توان به آب حیات دست‌یافت و از من‌ذهنی که عامل ابلیس است رها شد.]

«وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْنًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّهُ وَجَدَنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»

«دسته‌ای از چوب‌های باریک به دست گیر و با آن [حضور ناظر به من‌ذهنی‌ات] بزن [درد هشیاران به‌کش که دیگر هیچ‌گونه هویتی در ذهن‌ت نماند] و سوگند خویش [که هیچ‌همانیدگی در مرکزت نماند] را مشکن. او [ایوب، نماد انسان فضاگشا] را بنده‌ای صابر یافتیم. او که همواره [با فضاگشایی] روی به درگاه ما داشت چه نیکو بنده‌ای بود.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

خضر از گرم ایزد بر آب حیاتی زد

نک زهره غزل‌گویان در برج قمر آمد

خضر، انسان فضاگشا تسلیم شد و اتفاق این لحظه را بی‌قیدوشرط پذیرفت و از فضل و بخشش خداوند به آب حیات زندگی دست‌یافت و جاودانه شد یعنی به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده گشت. و اینک هشیاری‌اش مانند زهره، خدای شادی در برج قمر، فضای گشوده‌شده درونش غزل‌گویان به رقص در می‌آید.

به‌عبارت دیگر وقتی فضای درون انسان بی‌نهایت می‌شود؛ ذهن ساده شده و انسان مست زندگی، شادی و عشق بوده، به زندگی ارتعاش می‌کند و شادی را در جهان پخش می‌نماید. و هر فکر و عملش به یک نتیجه عالی منجر می‌گردد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

آمد شه معراجی، شب رست ز محتاجی

گردون به نثار او، با دامن زر آمد

\*شه معراجی: اشاره به حضرت رسول

وقتی فضای درون در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی گشوده می‌شود شاه معراجی، هشیاری بیدار شده از خواب ذهن برمی‌خیزد و از گدایی همانیدگی‌ها و از نیازهای روان‌شناختی مثل تأیید و توجه، برتری طلبی و پز دادن و... آزاد می‌شود و در این حالت هر چیزی در این جهان می‌خواهد به او لطف کند و آسمان باز شده درونش دامن زر و برکات خود را می‌گستراند و به او نثار می‌کند. هر چه آسمان درون انسان گشوده تر شود او نسبت به من‌ذهنی می‌میرد و هشیاری از همانیدگی‌ها آزاد شده، مرکزش عدم می‌گردد و او به معراج می‌رود و با خدا یکی می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

موسی نهران آمد، صد چشمه روان آمد

جان همچو عصا آمد، تن همچو حجر آمد

وقتی فضای درون انسان گشوده شده و مرکزش با فضاگشایی عدم می‌شود؛ موسای نهران، هشیاری آزاد شده از همانیدگی‌ها و دردها خودش را نشان می‌دهد، صد چشمه آب زندگی از این فضای گشوده شده جاری می‌شود. در این حالت جان ما مثل عصای موسی و تن، من‌ذهنی ما مثل سنگ است؛ این عصا با حضور ناظر در ما شکل می‌گیرد و به تن من‌ذهنی برخورد کرده و به فضل نیروی کن‌فکان هشیاری یا زندگی به تله‌افتاده در همانیدگی‌ها و دردها آزاد شده و تبدیل به فضای گشوده شده می‌گردد و ما به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده می‌شویم.



قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۶۰

«وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.»

«و به یاد آرید آنگاه را که موسی برای قوم خود آب خواست. گفتیم: «عصای [عدم]ت را بر آن سنگ [من ذهنی] بزن.» پس دوازده چشمه از آن بگشاد. هر گروهی آبشخور خود را بدانست. از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در روی زمین به فساد سرکشی مکنید.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

زین مردم کارافزا، زین خانه پرغوغا

عیسی نخورد حلوا، کاین آخر خر آمد

وقتی فضای درون در اثر فضاگشایی گشوده می شود، عیسی، هشیاری منطبق شده بر هشیاری اصیل زندگی در انسان آشکار شده و او دیگر از این من ذهنی کارافزا که دائماً به خودش ضرر می زند و زندگی را در فکرها تلف می کند، آزاد شده و از این خانه پرغوغای ذهن که هر لحظه صدای همانیدگی ها در آن می پیچد حلوا که نماد غذا و برکات زندگی ست نمی خورد؛ او دیگر به خوشی های این جهانی توجه نکرده، کیفیت و دید هشیاری اش عوض می شود و از همانیدگی ها و آخور این جهان نمی چرد. چراکه این ذهن و مرکز همانیده آخور خر من ذهنی بوده و چیزی جز درد، مسئله، غذاهای بی ارزش روان شناختی مثل تأیید و توجه، برتری طلبی و... در آن نیست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

چون بسته نبود آن دم، در شش جهت عالم

در جستن او گردون، بس زیر و زبر آمد



[دَم ایزدی هر لحظه در انسان دمیده می‌شود و در من ذهنی به یک سو و فکر همانیده می‌رود و در ذهن تلف می‌گردد.]

اگر انسان فضا را بگشاید و هشیاری بر ذات خود قائم شود آن دم دیگر به عالم مادی و جهان همانیدگی‌ها و فکرها نمی‌رود و بسته نمی‌شود؛ هشیاری خودش را به صورت خداگونگی جست‌وجو کرده و به صورت حضور ناظر به ذهن نگاه می‌کند و با شناسایی دردها و همانیدگی‌ها آزاد می‌شود و پارک ذهنی و چینش و نظم همانیدگی‌ها را به هم می‌ریزد. در این حالت هشیاری در فضای یکتایی می‌گردد و این فضا در جست‌وجوی هشیاری آزادشده هر لحظه زیر و زبر می‌شود، وسیع تر شده و تا بی‌نهایت پیش می‌رود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

آن کاو مَثَلِ هدهد، بی تاج نُبْد هرگز

چون مور ز مادر او، بر بسته کمر آمد

آن هشیاری و اصل ما مثل هدهد تاج دارد، پس از آمدن به این جهان هرگز تاج شاهی خود را از دست نداده است و در ذاتش خردمند بوده و به عشق زنده است. و مانند مورچه از بدو تولد آماده است و کمر همت بسته که در این جهان به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شود. پتانسیل زنده شدن به خدا در ذات هشیاری وجود دارد. اگرچه انسان در من ذهنی دردهای زیادی ایجاد می‌کند اما هیچ‌گاه به اصلِ خداییتش آسیبی وارد نشده و هر لحظه می‌تواند به صورت حضور ناظر از ذهن جدا شده و تاج شاهی‌اش را بیابد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

در عشق بُود بالغ، از تاج و کمر فارغ

کز کرسی و از عرشش، منشورِ ظفر آمد



\*منشور: فرمان، فرمان پادشاهی

\*ظفر: پیروزی

هشیاری انسان در عشق، در وحدت آگاهانه با خداوند بالغ می‌شود و اگر فضا را بگشاید و مرکزش را عدم نماید متوجه شده از تاج و کمر یعنی از پادشاهی جهان بیرون که ذهن آن را تأیید می‌کند فارغ شده‌است و دیگر با هیچ مقامی همانیده نمی‌گردد. فرمان پیروزی او از طرف خداوند، از فضای لایتناهی درونش می‌آید که باید در جهان پیروز شود یعنی باید با فضاگشایی به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده گردد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

باقیش ز سلطان جو، سلطان سخاوت‌خو

زو پرس خبرها را، کاو کان خبر آمد

گفتنی‌ها گفته شد؛ اگر به نکاتی که در این غزل آورده شده‌است توجه کنی و با عمق جانت آن‌ها را درک کرده و به‌اندازه کافی فضای درونت را بگشایی، تسلیم شده و مرکزت را عدم نمایی، بقیه آنچه که باید بدانی را از خداوند بخشنده و سخاوت‌خو پرس؛ خبرهای عالم غیب را از او پرس چراکه او دانای کُل و معدن خبرهاست. وقتی فضا را می‌گشایی و با او یکی می‌شوی پیغام‌های زندگی را به گوش جانت می‌گویی.

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن و گوینده: خانم بهار





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۳ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۵۳

ای خدای رازدانِ خوش سَخُن

عیبِ کارِ بد، ز ما پنهان مکن

[انسان به صورت حضور ناظر و فضای گشوده شده می گوید:] ای خداوندی که به اسرار امور واقفی و کلامی دلنشین داری؛ عیبِ کارهای ناپسند ما را که از مرکز همانیده و من ذهنی سر می زند، از ما پنهان نکن؛ همانیدگی ها، مسئله سازی های من ذهنی و ضررهایش را به ما نشان بده.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۵۴

عیبِ کارِ نیک را منما به ما

تا نگردیم از روشِ سرد و هبا

\*هبا: گردِ پراکنده، در این جا منظور، سست شدن و وادادن است.

هم چنین عیب، سختی و مشکلات کار نیک را به ما نشان نده تا مبادا از انجام آن دلسرد و سست شویم. [با فضاگشایی، خداوند سختی کار نیک را به ما نشان نمی دهد].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۸

شهرِ ما فردا پُر از شِگر شود

شِگرِ ارزان ست، ارزان تر شود



[اگر دست به دست هم داده، در فضاگشایی کوشش کنیم و به حرفهای مولانا گوش دهیم؛] شهر ما، کل جهان، فردا  
 پُر از شکر و شادی بی سبب خواهد شد چراکه زندگی راه شادی بی سبب را برای ما باز کرده است. اینک شکر، شادی  
 بی سبب، ارزان است، اما فردا با فضاگشاییهای بیشتر، بسیار فراوان و ارزان تر نیز خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۹

در شکرِ غلطید ای حلواییان

هم چو طوطی، کوری صفرایان

ای انسانهای شادی طلب که از جنس شادی بی سبب، شیرینی و حلوای زندگی هستید، به کوری چشم منهای ذهنی  
 غم دوست، مانند طوطی در شکر غلت بزنید و از شادی بی سبب برخوردار شوید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۳۰

نیشکر کوید کار این است و بس

جان برافشانید یار این است و بس

به جای گرفتار شدن در غم و غصه من ذهنی، نیشکر بکوید یعنی زندگی و شادی بی سبب را در جهان پخش کنید؛ زیرا  
 تنها کار حقیقی و اصلی این است و بس. در این راه، جان من ذهنی را بدهید چراکه من ذهنی یار ما نیست و به یار اصلی،  
 خدا و زندگی، زنده شوید که محبوب حقیقی فقط همین است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۱

مشری کو سود، دارد خود یکی ست

لیک ایشان را در او ریب و شکی ست



خریداری که خریدش برای ما سودمند است یکی بیشتر نیست و او خداوند است که اگر من ذهنی خود را به او بفروشیم، سود خواهیم کرد. اما من های ذهنی درباره او دچار شک و تردیدند؛ چراکه فکر می کنند مشتری من ذهنی شان، مردم هستند. در پارکِ ذهنی خود می خواهند همانیدگی ها و مشخصاتِ ظاهری به کمال رسیده خود را به دیگران عرضه کرده و پز بدهند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۲

از هوای مشتری بی شکوه

مشتری را باد دادند این گروه

انسان های من ذهنی، به خاطر مشتری های بی شکوه و بی ارزش و تأیید و توجه مردم، مشتری اصلی را که خداوند است بر باد داده اند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳

مشتری ماست الله اشتری

از غم هر مشتری هین برتر آ

\*اشتری: خرید

خریدار من ذهنی ما خداوند است. خداوند من ذهنی و همانیدگی هایمان را در ازای دادن بهشت، فضای گشوده شده و شادی بی سبب، می خرد. به هوش باش! از غم مشتریان فاقد اعتبار، من های ذهنی، بالاتر بیا؛ در فکر مشتری های بیرون نباش که هم هویت شدگی هایت را به آن ها بفروشی و از آن ها اعتبار و زندگی بگیری.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۴

مشتری جُو که جویانِ تو است

عالمِ آغاز و پایانِ تو است

آن مشتری را طلب کن که طالب تو بوده می‌خواهد در تو به خودش زنده شود. می‌داند آغاز و پایان تو، خود او یا زندگی ست. تو از اول عدم بودی پس از آمدن در ذهن و همانیده شدن باید دوباره به او تبدیل شوی؛ اما به خاطر ترس از دست دادنِ همانیدگی‌ها درد می‌کشی و نمی‌گذاری خداوند تو را به خودش زنده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۵

هین مَکَش هر مشتری را تو به دست

عشق‌بازی با دو معشوقه بد است

به هوش باش! مبادا هر مشتری من ذهنی را طلب کنی، به دنبال تأیید و توجه‌شان باشی و خود را با آن‌ها مقایسه کنی. با دو معشوقه نمی‌توان عشق‌بازی کرد، این کار ناپسند است. به عبارت دیگر نمی‌توان این لحظه مرکز خود را عدم نگه داشته و با خدا و زندگی عشق‌بازی کنی و لحظه‌ای دیگر من ذهنی را حفظ کنی و جذب همانیدگی‌ها شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۴

من ترکِ سفر کردم با یار شدم ساکن

وز مرگ شدم ایمن، کان عمرِ دراز آمد

من فهمیدم که نباید برای گرفتنِ زندگی به اجسام و وضعیت‌های مختلف که ذهن نشان می‌دهد سفر کرده، از فکری به فکر دیگر بروم بلکه من باید در این لحظه فضا را بگشایم، مرکز را عدم کرده و با یار یعنی خداوند در این لحظه



ابدی ساکن شوم؛ در این حالت من هم‌چون خدا و زندگی ریشه بی‌نهایت دارم و از مرگ، از متلاشی شدن ایمن بوده و جاودانه شده‌ام و زنده و آگاه به این لحظه ابدی هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۸

گفت مادر: تا جهان بوده‌ست از این

کارافزایان بُدند اندر زمین

هنگامی که اسبِ مادر دید گُرّه اسبش با هر بار سوت زدن مسئول و مهترِ اسبان حواسش پرت می‌شود و نمی‌تواند آب بخورد به فرزندش گفت: «تا دنیا بوده و هست از این قبیل من‌های ذهنی کارافزا و مزاحم بر روی زمین وجود داشته‌اند و اکنون نیز وجود دارند.» این من‌های ذهنی بیکار، مانع پیشرفت شده و بیهوده سوت می‌زنند. [اسبِ مادر در این جا نماد انسان معنوی سرد و گرم‌چشیده و گُرّه اسب نماد کسی است که به‌تازگی قدم در راه معنویت گذاشته‌است؛ مهترِ اسبان نیز نماد من‌های ذهنی فضول است که در کار مردم دخالت می‌کنند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۹

هین تو کار خویش کن ای ارجمند

زود، کایشان ریشِ خود بر می‌کنند

\*ریش برگندن: تشویش بی‌فایده کردن

ای فرزندِ عزیزم، به‌هوش باش و تو کاری به مزاحمت، دخالت و خرابکاریِ من‌های ذهنی نداشته باش و کارِ خودت را بکن چراکه این من‌های ذهنی با شتاب مشغولِ کار و زحمتی بی‌فایده و بی‌نتیجه هستند و زندگیِ خود را به مانع و مسئله تبدیل می‌کنند بنابراین به‌سوی مرگ رفته و زندگی‌شان را خراب خواهند کرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۰

وقت، تنگ و می‌رود آب فراخ

پیش از آن کز هجر گردی شاخ، شاخ

وقت کم است و آب پهناور زندگی، خرد و دم خداوند نیز جاری ست. فضا را باز کن، به حرف من‌های ذهنی گوش نده و پیش از آن که از این آب زندگی جدا شوی و بر اثر مزاحمت من‌های ذهنی مجبور شوی از فکری به فکر دیگر پریده، شرطی شده و هلاک گردی از این آب حیات سیراب شو و مرکزت را عدم کن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۱

شهره کاریزی ست پر آب حیات

آب گش، تا بر دمد از تو نبات

\* کاریز: قنات، آبرو، مجرای آب در زیر زمین. در این جا منظور چشمه و جویبار است.

چشمه‌ای ست مشهور و شگفت‌انگیز در میان مردم که لبریز از آب زندگی است ولی تو با قضاوت و مقاوت نمی‌گذاری آن چشمه در تو جاری شود؛ فضا را بگشا تا خرد و آب زندگی در تو جاری شده و چهار بعدت سبز و شکوفا شود. آن‌گاه زندگی بیرونی و درونی ات درست شده و خلاق می‌شوی. [هنگامی که با خواندن اشعار مولانا، کمی حالت خوب شد نباید اجازه بدهی من‌ذهنی سوءاستفاده کرده و راهت را خراب بکند بنابراین به کار کردن روی خود ادامه بده تا به منظور اصلی که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند دست پیدا کنی.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۸

کار آن کارست ای مشتاق مست

کاندر آن کار، ار رسد مرگت، خوش است



ای مشتاقِ مَسْت، ای کسی که فضا را باز کرده و اشتیاقِ زنده شدن به زندگی و مردن نسبت به همانیدگی‌ها را داری و با فضای گشوده شده و مرکز عدمِ مستِ زندگی هستی، آن کاری، کار است که در این لحظه با مرکز عدم انجام شده، باعث شود نسبت به من ذهنی کوچک شوی و بمیری و آن مرگ برای تو خوش آیند باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۹

شد نشانِ صدقِ ایمانِ ای جوان

آنکه آید خوش تو را مرگ اندر آن

ای انسان، نشانِ صدقِ ایمان و مرکز عدم در تو و نشانِ زنده شدن به خدا و زندگی این است که صادقانه فضا را بگشایی و روی خود کار کنی؛ و وسیع تر شدنِ فضا و مردن و کوچک شدن نسبت به من ذهنی برای تو خوش و گوارا باشد. [آیا به راستی از مرگِ من ذهنی ات خوش حال می شوی؟ اگر کسی گوشه‌ای از من ذهنی ات را به تو نشان بدهد می پذیری؟]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۱۰

گر نَشُد ایمانِ تو ای جانِ چنین

نیست کامل، رو بچو اِکمالِ دین

ای جان من، اگر ایمان تو چنین نیست، یعنی به دنبال نشان دادن یک من ذهنی زیبا به مردم هستی و از کوچک شدن و مردن نسبت به من ذهنی خوشت نمی آید، در این صورت بدان که ایمان تو هنوز کامل نیست؛ پس برو دین و ایمانت را کامل کن.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۱۱

هر که اندر کارِ تو شد مرگِ دوست

بر دلِ تو، بی کراهِت دوست، اوست

هرکسی از طریق قرین شدن کمک کند درد و همانیدگی‌ات را بدون سختی بیندازی و امکانِ مُردن و کوچک شدن نسبت به من ذهنی را برای تو به وجود بیاورد، او دوست اصلی توست. [بنابراین اشعار مولانا و این برنامه، دوستانِ واقعی ما هستند.]

با تشکر:

تنظیم‌کنندهٔ متن و گوینده: خانم جیران





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)